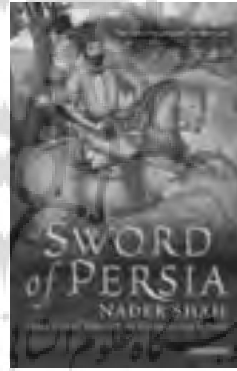


شمشیر ایران

• جواد مرشدلو

دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه تهران



- **The Sword of Persia, Nadir Shah from Tribal Warrior to Conquering Tyrant**
- Michael Axworthy
- First published, I. B. Tauris, 2006, Xx+348 pp, Maps & Illustrations
- **Nadir Shah's Quest for Legitimacy in Post-Safavid Iran**
- Ernest S. Tucker
- First published, 2006, University Press of Florida, Xiv + 150 pp. maps & illustrations

با گذشت نزدیک به چهار دهه از انتشار تک‌نگاشت لارنس لاکهارت راجع به نادرشاه افشار و دولت او و با وجود این که بخش قابل توجهی از آثار پژوهشی در قالب کتاب و مقاله راجع به این موضوع تا کنون انتشار یافته است، به ویژه در مقایسه با پژوهش‌هایی که در رابطه با دوره‌ی صفوی و قاجار انجام پذیرفته، دوره‌ی مذکور همچنان از گونه‌ای فقر نسبی در عرصه‌ی پژوهش رنج می‌برد. دلایل این وضعیت را می‌توان در مسایل و دشواری‌های مختلفی که در این عرصه بر سر راه محققان وجود داشته و نیز گرایش‌ها و علایق شخصی ایشان جست‌وجو کرد. احتمال یکی از دیگر دلایل کم توجهی به این مقطع از تاریخ ایران، خود شیوه‌ی عمودی دوره‌بندی روند تحولات تاریخی این سرزمین باشد که بر مبنای آن برخی مقاطع به دلیل حاکمیت طولانی‌تر سلسله‌ها و درک محققان از اهمیت دوره‌ی حاکمیت آن‌ها، برای آنان جذابیت بیشتری داشته است. در این میان دوره‌ی حاکمیت سلسله‌ای صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸/۱۵۰۱-۱۷۳۶) در ایران بعد از اسلام را می‌توان موردی خاص دانست که به دلایل مختلف و موجهی از جذابیت ویژه‌ای برای پژوهشگران برخوردار بوده است. ضمن این که افزون بر حجم قابل توجه منابع نوشتاری و مواد تحقیقی دسترس پذیر در ربط با این دوره که به نوبه‌ی خود عامل مؤثری در جذب محققان بوده، این نکته که بسیاری معتقدند ظهور دولت صفویه و تثبیت اقتدار خاندان صفوی را می‌توان سرآغاز دوران جدید تاریخ ایران پس از اسلام دانست خود عامل پراهمیتی در این زمینه بوده است. با این وجود، اگر کاستی‌های نگرش سنتی به دوره بندی روند تحولات تاریخی ایران پس از اسلام را به ویژه از این لحاظ که روندهای تاریخی ذاتاً و کیفاً به هم پیوسته هستند و به سختی می‌توان قایل به وجود چرخش‌های بنیادی و یا توقف ناگهانی این روندها شد، بپذیریم، آن گاه خواهیم پذیرفت که هر مقطعی از تاریخ جدا از اهمیت آن از منظر سیاسی، به لحاظ ساختاری تداوم روندهایی است که در خلال قرون و اعصار نهادینه شده و البته در هر مقطع به فراخور زمینه و زمانه‌ی تاریخی خاص خود دچار دگرگونی‌ها و دگردیسی‌هایی هم شده‌اند. به عبارت دیگر از یک نقطه نظر متفاوت، به نظر می‌رسد در بررسی هر یک از مقاطع تاریخی خاص، بد نیست پژوهشگر در عین پای فشردن بر وجوه تمایز مقطع مذکور از موارد پیش و پس از آن که قطعاً تابع گونه‌ای مرز گذاری‌های قراردادی و نه عینی است، و در مواردی راه را برای ورود



نادرشاه افشار

و تأثیرگذار سیاسی نظیر انقلاب کبیر فرانسه و نهضت استقلال آمریکا و مذهبی نظیر نهضت تبلیغی انجیلی و احیای جنبش‌های دینی پروتستان بود. هرچند این رخدادها تأثیر فوری بر ایران نداشت اما طولی نکشید که برخی پیامدهای آن در قالب جابجایی کانونی قدرت‌ها در اطراف ایران خود را نمایند و گسترش جویی مجدد امپراتوری روسیه در دوره کاترین دوم (۱۷۶۲-۱۷۹۶) و ظهور استعمار بریتانیا در هند از پراهمیت‌ترین آن‌ها برای آینده‌ی ایران بود. بدین ترتیب می‌توان دوره‌ی افشاریه را از نقطه نظرهای مختلف دارای اهمیت دانست و با نگاهی به حجم و کیفیت مطالعات انجام پذیرفته در این دوره به وجود خلأهای پژوهشی جدی در این عرصه اذعان داشت.

اخیراً و تقریباً به صورت هم‌زمان دو پژوهش دیگر در حوزه‌ی مذکور و به خامه‌ی محققان غربی به چاپ رسیده است که نوید دهنده‌ی توجه دوباره به این حوزه نسبتاً مغفول باقی مانده است. «Nadir Shah's Quest for The Sword in Post-Safavid Iran: Legitimacy in Post-Safavid Iran» به قلم ارنست تاکر و «The Sword of Persia: Nadir Shah from Tribal Warrior to Conquering Tyrant» به قلم میخائیل آکسورثی هر دو در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده و بر تحولات ایران در دوره افشاریه تمرکز کرده‌اند. همان طور که از عنوان این دو پژوهش برمی‌آید، تاکر مسأله‌ی مشروعیت حکومت نادرشاه را به پرسش گرفته و تکاپوهای نادر در راستای مواجهه با این مسأله را به بررسی گذاشته، درحالی که آکسورثی ترجیح داده است روند قدرت‌گیری نادرشاه را از دوره‌ی رهبری ایللی تا رسیدن به پادشاهی وی را در قالب یک روایت روزشمار (کرونولوژیک) ارائه کند. اثر آکسورثی شامل مقدمه، پیش‌گفتار و ده

ارزش‌گذاری‌ها و داوری‌های دلخواهی هموار می‌کند، در اندیشه‌ی تشخیص جایگاه مقطع مذکور در یک زمینه‌ی گسترده‌تر و تشخیص عوامل ساختاری‌ای باشد که زمینه‌ی تمایز این مقطع از موارد گذشته و آینده‌ی آن فراهم کرده است. دوره بندی‌ها غالباً تابع ملاک‌های نه چندان علمی هستند و تاندازه قابل توجهی فرضی و غیرعینی هستند، از این رو به نظر می‌رسد همواره زمینه برای تجدیدنظر در شیوه‌های مسلط و غالب تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری فراهم باشد. نکته‌ی درخور نگرش این که به ظاهر، دوره بندی تاریخ ایران بعد از اسلام نیز به سیاق الگوی مسلط تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی سنتی، بر بنیاد تحولات مشهود و ملموس سیاسی و آمد و رفت سلسله‌ها شکل گرفته است. به هر ترتیب، یکی از پیامدهای نگرشی این چنین همین بوده است که برخی از مقاطع تاریخی نظیر مقطع زمانی حد فاصل سقوط دولت صفویان و ظهور قاجاران، به رغم اهمیت خاص آن از منظری ساختارنگر، جذابیت کمتری برای تاریخ پژوهان داشته باشد. نکته‌ی دیگری که شاید کار تحقیق در دوره‌ی حاکمیت افشاریان را دشوار ساخته باشد، جنس منابع موجود برای مطالعه در این دوره است. هرچند به لحاظ منابع تاریخ‌نگاری، دوره‌ی مذکور اتفاقاً از امتیاز خاصی برخوردار است، به این معنا که در این زمان شاهد رونق دوباره‌ی تاریخ‌نویسی حرفه‌ای هستیم، اما از نظر گونه‌ای دیگر از مهم‌ترین منابع پژوهش در تاریخ ایران، یعنی سفرنامه‌ها که به دلیل نوع و زاویه نگاه مؤلفان آن‌ها، همواره برتابنده‌ی زوایای پراهمیت و متفاوتی از روند تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی هستند، دوره‌ی مورد نظر در مقایسه با دوره پیش از آن شاهد کساد چشمگیر کمی و کیفی در این زمینه است. براین اساس، محقق علاقه مند به پژوهش در تاریخ این دوره نیازمند تجهیز خود به ابزارهای بهره‌گیری از گونه‌های جایگزین و مکملی منابع دیگر نظیر اسناد و مکاتبات موجود در آرشیوهای فرنگیان و به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، هلندی و منابع ارمنی و گرجی و روسی، اسناد و منابع آرشیوی ترکی و نیز منابع کمتر مورد توجه قرار گرفته فارسی مانند گزارش‌ها و مکاتبات دیوانی است که بخش اعظم آن‌ها همچنان به صورت خام و خطی باقی مانده است.

دوره‌ی افشاریه را از چند منظر می‌توان دارای اهمیت خاص دانست: نخست این که دوره مذکور شاهد فروپاشی دولت صفویان بود که بدون شک موردی ممتاز در تاریخ ایران بعد از اسلام و تعیین بخش بسیاری از سیمای ساختاری هویت ایرانی بود. طبعاً چنین رخدادی برای سپهر اجتماعی و فرهنگی ایران پیامدهای اساسی به همراه داشت. این پیامدها به نوبه‌ی خود زمینه را برای تغییراتی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی فراهم کرد که در یک روند دراز مدت‌تر خود را نشان می‌داد. طبعاً فهم، تسخیر و تبیین علمی این دگرگونی‌ها و وجوه اهمیت آن، تلاشی فراتر از توجه صرف به روند مشهود و نسبتاً آسان فهم تحولات سیاسی می‌طلبد. دوم این که در مقایسه با سلسله‌ی صفویه، تقریباً تمام موارد جانشین آن در دوره‌های بعدی با چالش جدی مشروعیت حکومت مواجه بودند. ریشه‌های این مسأله و تدابیر نظام‌های سیاسی پس از صفویه در راستای حل آن موضوعی دارای اهمیت است. نکته‌ی دیگر این که هم‌زمان با تحولات دوره‌ی مذکور عرصه‌ی جهانی شاهد دگرگونی‌های اساسی در زمینه‌های مختلف بود که از بارزترین آن‌ها انقلاب صنعتی، رخدادهای بزرگ

فصل است که عنوان فصل‌ها نیز حاکی از آن است که تمرکز پژوهش بر سیر زمانی تبدیل یک رهبر ایل به آخرین فاتح بزرگ آسیا است. به نوشته آکسورثی، «داستان نادرشاه نشان گر یک منحنی تراژیک - از گام‌های تار و مبهم آغازین تا دسیسه‌های بی رحمانه، کامیابی نظامی، شکوه و ثروت، تا لغزش و خطا، ترور و نامرادی، قساوت سبغانه، آشفتگی روحی و مرگ - در زمینه و زمانه‌ی تاریخی‌ای است که برای اکثریت خوانندگان غربی به طور کامل ناشناخته است (p.xv)». بر این اساس به ظاهر مؤلف از همین آغاز راه هدف از پژوهش خویش را روشنی بخشیدن به این زمینه‌ی ناشناخته برای مخاطبان غربی عنوان می‌کند. او نادر را جنگجوی گمنامی می‌داند برآمده از خاستگاهی بی نام و نشان‌تر که ایران را در ربع نخست سده هجدهم از زیر یوغ افغانان رها کرد، ترکان عثمانی را عقب راند، مملکت را از لوٹ وجود روس‌ها پالود، قلمرو عثمانی را درنوردید و ترکان را در قلمرو خودشان شکست داد، خود را شاه خواند، به قلمرو افغان‌ها یورش برد و بار دیگر آنان را مطیع ساخت، هند را در نوردید و دهلی را گشود و پیش از آن که بار دیگر بر ترکان عثمانی یورش برد و جنگ‌های پیروزمندی با آنان داشته باشد، به ترکستان و ماوراءالنهر تاخت و ترکمنان و ازبکان را رام کرد. به نوشته‌ی وی، در اوایل دهه ۱۷۴۰/۱۱۵۰ ارتشی که نادر بنیاد نهاده بود، نیروی نظامی بی نظیری در جهان بود و از میان افسران او رهبرانی برخاستند که چندی بعد خود دولت‌های مستقلی در افغانستان و گرجستان پایه گذاری کردند (Ibid). در واقع از نگاه آکسورثی نبوغ خیره کننده‌ی نادر در توان سازماندهی و رهبری یک ارتش بزرگ درخور توجهی بیشتر و فهم این موضوع نیازمند تلاشی فزاینده است. او معتقد است که اگر در این زمان نادر نبود، دور نبود که ایران نیز همچون لهستان که تقریباً در همین زمان، عملاً میان همسایگانش تقسیم شده بود، به سرنوشت مشابهی دچار شود. چنان که درست در آستانه‌ی ظهور نادر، روس و ترک و افغان هر یک بر بخشی از این سرزمین چنگ انداخته و چه بسا اگر همین وضع تداوم می یافت، سیمای جغرافیای سیاسی منطقه در دهه‌های بعد به نحو دیگری رقم خورده بود. به زعم وی اقدام نادر در فتح هند، کمپانی هند شرقی بریتانیا را به ضعف دولت گورکانیان هند آگاه ساخت و این امکان را به آنان نمایاند - که با جلب رضایت حکام محلی هند بتوان قلمرو نفوذ و فعالیت‌های کمپانی هند شرقی را وسعت سودمندی بخشید. نیز اگر نادری نبود، چه بسا سرنوشت هند به گونه‌ای دیگر رقم خورده بود و انگلیسی‌ها به این سرعت بر آن چیره نمی‌شدند و در نتیجه مناسبات جهانی در قرن

نوزدهم نیز از الگوی دیگری پیروی می‌کرد. او در پاسخ به این پرسش که چرا نادر در خارج از ایران چهره‌ی تاریخی گمنامی است، بخشی از آن را ناشی از سیطره‌ی سایه‌ی سنگین تاریخ‌نگاری ویکتوریایی می‌داند: «نگرش خام ویکتوریایی درباره‌ی ایران و شرق، آن‌ها را به طرز اصلاح ناپذیری منفل، روبه زوال و فاسد ترسیم می‌کرد - آماده‌ی استعمار و اصلاح از خارج. طبعاً فرمانروای توانمند و شایسته‌ای چون نادر خیلی با تصویری این گونه همساز نبود و از این رو باید کنار نهاده می‌شد. چرا که کامیابی‌های نظامی او در هند از شکوه «کلیو» و دیگر استعمارگران می‌کاست و پندار برتری جوهری ابزارهای غربی را که از بنیان‌های افسانه‌ی امپراتوری سازی استعماری بود به پرسش می‌گرفت (XVI)». نویسنده نادر را نیز هم رده‌ی دیگر نامداران تاریخ چون اسکندر و ناپلئون می‌داند که آن گونه که باید حقیقت در تاریخ ادا نشده و توجه در خوری به او نشده است. در عین حال تأکید می‌کند که منابع جدیدی راجع به ایران قرن هجدهم اکنون در دسترس محققان است که به باور نویسنده می‌تواند برای پی افکندن روایتی متفاوت از تاریخ نادرشاه مورد استفاده قرار گیرد. انبوه مطالب موجود در بایگانی‌های کمپانی هند شرقی هلند که اخیراً به همت ویلم فلور ترجمه و چاپ شده است و به نوشته‌ی آکسورثی «دارای اهمیت عظیمی است»، «تاریخ باسیل واتاتزه» که پیش از این تصور می‌شد گم شده است، لیکن مؤلف آن را یافته و به رغم زبان دشوار متن یعنی یونانی قرن هجدهم تا اندازه‌ای از آن بهره گرفته است و در این کار او نخستین فرد است، مواد تحقیقی چاپ نشده در آرشیوهای روسی که به گمان نویسنده می‌تواند زمینه ساز تفسیر متفاوتی از روابط نادرشاه با روس‌ها و حوادث قفقاز شود و نهایتاً مواد موجود در آرشیوهای ترکیه. مؤلف، قرن هجدهم ایران را بر خلاف بسیاری از دیگر مقاطع که بارها توسط محققان مورد کتو کاو قرار گرفته است زمینه‌ی بکری برای پژوهش می‌داند. هرچند آکسورثی علاقه‌ای به طرح موضوع خود در چارچوبی نظری نداشته، اما با تأکید خاصی که بر نقش نادرشاه در تاریخ ایران قرن هجدهم/دوازدهم دارد غیرمستقیم اهمیت «کارگزاری انسانی» (agency) را در تحولات تاریخی متذکر می‌شود. البته در مواردی هم «اگر»‌های ناموجهی را پیش می‌کشد که نگرش تاریخی چندان مؤید آن نیست. طبعاً این مبرهن است که ظهور نابغه‌ی نظامی برجسته‌ای چون نادر در عرصه‌ی تحولات تاریخی ایران قرن دوازدهم/هجدهم تأثیرات اساسی در تعیین سرنوشت این سرزمین داشت و بنابراین پرداختن به نقش تاریخی وی اهمیت دارد. اما این که «اگر نادر توانسته بود کامیابی‌های نظامی

یکی از دلایل کم توجهی به تاریخ افشاریه‌ی ایران، شیوه‌ی عمودی دوره‌بندی روند تحولات تاریخی این سرزمین است که بر مبنای آن برخی مقاطع به دلیل حاکمیت طولانی‌تر سلسله‌ها و درک محققان از اهمیت دوره‌ی حاکمیت آن‌ها، برای آنان جذابیت بیشتری داشته است

دوره‌بندی تاریخ ایران بعد از اسلام نیز به سیاق
الگوی مسلط تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی سنتی، بر بنیاد
تحولات مشهود و ملموس سیاسی و آمد و رفت سلسله‌ها
شکل گرفته است

شمشیر ایران

گزارش خشک و بی‌روح به دست دهد و برخی داستان‌ها و قصه پردازی‌های
نه چندان بی‌اساس حول چهره‌ی نادر را نیز به مقتضای موقعیت در روایت خود
گنجانده است. چرا که به باور وی اولاً خواننده خود می‌تواند در جهت تشخیص
سره از ناسره داوری کند و ثانیاً دور نیست بسیاری از همین قصص و حکایات
مایه‌هایی از حقیقت در خود داشته باشند.

شیوه‌ی چینش مطالب کتاب نیز به فراخور موضوع از گونه‌ای نظم و ترتیب
زمانی تبعیت کرده است. به جز پیش‌گفتار کتاب که نقبی است به دوره‌ی شکوه
اقتدار نظامی نادر یعنی فتح هند و به نظر می‌رسد متناسب با سرشت موضوع
و سلیقه‌ی مؤلف انتخاب شده است، فصل‌ها از چنان نظم پیروی کرده‌اند.
فصل نخست با عنوان «سقوط سلسله‌ی صفویه» که در واقع ناظر بر نخستین
روزهای حیات نادر است، صرفاً به گزارش روند تحولاتی که به این رخداد
منتهی شد بسنده نکرده و نگاهی کلی هرچند گذرا به ایران دوره‌ی صفوی
دارد. در عین حال تأکید وی بر به تصویر کشیدن زمینه و زمانه‌ای است که
قهرمان داستان وی نخستین روزهای حیات تاریخی خویش را در آن تجربه
کرده است. «نادر چه تأثیراتی از دربار صفوی پذیرفت و سرشت نظام صفوی
چه بود؟» پرسشی است که نویسنده در این فصل طرح می‌کند، اما چندان پاسخ
روشنی به آن نمی‌دهد و صرفاً به بخشی از تحولات حوزه شمال شرق ایران
در آستانه‌ی سقوط اصفهان می‌پردازد. به نظر می‌رسد نویسنده کوشیده است
ضمن ارائه‌ی گزارشی از واپسین مراحل زوال دولت صفویان، گریزهایی هم
به مبانی ایدئولوژیک حکومت صفوی و عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی،
مذهبی، نظامی و سیاسی که در سقوط آن نقش داشتند داشته باشد که در
مواردی انسجام روایی متن را متأثر کرده است. ده فصل بعدی کتاب تقریباً
به طور منظم روند حیات سیاسی - نظامی نادر را از دوره‌ی خدمت او در مقام
«طهماسب قلی خانی» تا آخرین روزهای زندگی اش، به بررسی گذاشته است.
نهایتاً تصویری که آکسورثی از سیمای تاریخی قهرمان روایت خود ترسیم
می‌کند حاکی از داوری منصفانه‌ای است که مؤلف در مورد جایگاه قهرمان
داستان خویش همچون چهره‌ای کم‌نظیر و تأثیرگذار در عرصه‌ی تاریخ ایران
و جهان قایل است: «در بیست سالی که از فتح مشهد در پایان سال ۱۷۲۶-۹
۱۱۳۸ تا مرگ وی در آستانه‌ی سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ گذشت، نادر افغان‌ها بیرون
ریخت، مرزهای ایران را بازگرداند و بنیان اقتدار خویش را همچون قدرتی
مسلط از دهلی تا بغداد تثبیت کرد. در این راستا او بیش از بیست هزار میل بر
ترک اسب اش تاخت و در بیست نبرد بزرگ و چه بسا بیشتر جنگید؛ نبردهایی

خود را تثبیت کند و دولت و ارتش نیرومندی تحویل پسرانش دهد، سلسله‌ی
قدرتمند او نه تنها تمامیت سرزمینی ایران را حفظ کرده بودند، بلکه - همچون
اروپای همین زمان که رقابت نظامی دولت‌ها بستری برای توسعه درازمدت
آن‌ها شد - توانسته بود زمینه‌ساز توسعه و ترقی ساز و کارهای اداری و
اقتصادی داخلی شود (p.xvii)». اصولاً فرضی ممتنع است. چرا که تاریخ
خود نشان داد که نادر نه تنها در پی افکندن چنین نظامی ناکام ماند، بلکه از
گشایش گره‌های به مراتب ضروری‌تری چون رابطه با عثمانی و مشروعیت
حکومت خود نیز بازماند. نکته‌ای که پژوهش‌تاکر به خوبی به آن پرداخته
است. نادر یک فرماندهی نظامی هوشمند بود که به بهترین شکل توانست آن
بخش از نیروهای ایللی و غیر ایللی جوایای معیشت را که در فردای فروپاشی
اقتدار صفوی، یا ولی نعمتان خویش را از دست داده و یا فرصت جدیدی برای
جولان و تاخت و تاز یافته بودند، زیر پرچم خود گردآورده، آنان را سازمان دهد
و آن‌گاه با رهبری شایسته‌ی همین نیروها رؤیای جهان‌گشایی خویش را
تحقق بخشد. اما آن‌گونه که تاریخ نشان داد نه فرصت آن را یافت که بنای
یک دولت مقتدر و پایدار را پی ریزی کند و نه توانست ساز و کار کارآمدی
برای حل مسأله‌ی جان‌شینی خود که بدیهی‌ترین شرط تداوم اقتدار سلسله‌ی
افشاریه بود بیابد. سپاه عظیمی که اساس اقتدار نادر بود و وی در رأس
آن نام خویش را به عنوان یکی از بزرگترین جهان‌گشایان در تاریخ ثبت کرد،
از انسجامی که بتواند دوام آن را پس از وی نیز تضمین کند برخوردار نبود و
در واقع ائتلافی از نیروهای ایللی و به لحاظ قومی و فرهنگی به غایت ناهمگون
بود که محور اتحاد و انفاقشان تدابیر نظامی نادر بود. بدین ترتیب، دشوار
بتوان پذیرفت که شخص نادر این توان و فرصت را داشت که زمینه‌ی گذار
ساختاری و منسجم این نیروها در جهت تبدیل آن‌ها به بنیادهای یک دولت
پایدار را فراهم کند. اثر آکسورثی در حقیقت یک روایت روزشمار (کرونولوژیک)
از حیات سیاسی و نظامی نادر است که در مقایسه با موارد پیشین از بیانی
شیواتر، پرداختی جذاب‌تر، منابعی گسترده‌تر و نوتر، مطالبی جالب‌تر و انسجام
روایی بهتری برخوردار است. اما فراتر از فراز و نشیب‌های زندگی سیاسی و
نظامی او نمی‌رود. در واقع زاویه‌ی نگاه مؤلف خیلی گسترده نیست. عمدتاً بر
شخصت نادر، توانایی‌ها، نوآوری‌های فنی، تاکتیک نظامی و بافت ارتش او،
چهره‌های صاحب نام و خادمان با کفایت‌اش و روند زمان‌مند امور تمرکز کرده
است و اصراری به دخالت دادن مباحث نظری یا پرداختن به زمینه‌ی تاریخی و
اجتماعی موضوع ندارد. هرچند او خود اشاره می‌کند که قصد نداشته است یک

یکی از نکات مهم دوره‌ی افشاریه این است که دوره‌ی مذکور شاهد فروپاشی دولت صفویان بود که بدون شک موردی ممتاز در تاریخ ایران بعد از اسلام و تعیین بخش بسیاری از سیمای ساختاری هویت ایرانی بود

شمشیر ایران

دو طریق زمینه ساز افزایش مشروعیت سلطنت نادر بود: نخست خلع سلاح ایدئولوژیک عثمانی‌ها در «روافض» نامیدن صفویان و اعلان جهاد علیه آن‌ها با توسل به این بهانه که می‌توانست در دوره حکومت او نیز تداوم یابد و دیگری اعطای جایگاهی برجسته‌تر به «فرمانروای ایران» در حوزه‌ی مسایل مرتبط با امور حج. چنان که سفیر نادر به باب عالی مأمور بود از سلطان عثمانی به عنوان «خادم حرمین شریفین» خواستار برپایی جایگاهی در مسجدالحرام خاص «مذهب جعفری» گردد. این نمایندگان در عین حال مبنای دیگری نیز برای مشروعیت نادرشاه پیش کشیدند و آن «تبار ترکمان» بود. ادعایی که او را با مغولان هند، آل عثمان و ازبک‌ها پیوند می‌داد. از نظر تاکر، هر چند پیشنهادهای نادر در این زمینه قبول عام نیافت اما تلاش‌های وی در این زمینه از دو جهت تأثیر گذار بود:

(۱) ناکامی طرح وی برای آشتی سنی- شیعی که همزمان بود با لاگرفتن اختلاف میان پادشاه و علما انشقاق میان دو گونه اقتدار دنیوی- سکولار و مذهبی را افزایش داد که به نوبه‌ی خود پیامدهای آشکاری در دو قرن آتی داشت.

(۲) به رغم عدم پذیرش رسمیت مذهب جعفری مورد نظر نادر و با خصوصیتی که او پیشنهاد کرده بود از سوی عثمانی‌ها، اما تمایل آن‌ها به پذیرش واقع‌نگرانه‌ی ایرانیان به عنوان ملتی مسلمان باعث شد که حقوق و جایگاه ایرانی‌ها به عنوان مسلمانان در عهدنامه کردان (۱۱۵۹/۱۷۴۶) به رسمیت شناخته شود و آثار پایداری برای روابط ایران و عثمانی به همراه داشته باشد.

به زعم تاکر، اگرچه با کشته شدن شاه سلطان حسین و دیگر بازماندگان صفوی عواطف هواداران صفویان بار دیگر تشدید شد و در چنان فضایی نادر نیز ناگزیر بود خود را وفادار به آن خاندان معرفی کند، اما کامیابی‌های او در بیرون راندن افغان‌ها و عثمانی‌ها و روس‌ها زمینه را برای به زیر کشیدن طهماسب دوم و نیابت سلطنت خود او به نام «شاه عباس سوم» فراهم کرد و سپس اقدام او در فتح هند ارتقای فوق العاده‌ی جایگاه او را در جهان اسلام به دنبال داشت.

تاکر با طرح این پرسش آغاز می‌کند که آیا واقعاً نادر قصد داشت ایران به مذهب سنت درآورد؟ و فرضیه‌ای که در برابر آن طرح می‌کند حاکی از پاسخ منفی چنان پرسشی است: «نادر قصد داشت با تعریف مذهب جعفری به عنوان یک مذهب معین و ممتاز در دو عرصه‌ی بین المللی و داخلی جایگاه

که همه‌ی آن‌ها جز یک مورد پیروزمند بود. با احتساب موفقیت‌های سیاسی او در برآمدن از گمنامی کامل تا فرمان راندن بر قلمروی بزرگ و نیروی نظامی‌ای عظیم، دست آوردهای او در تاریخ ایران بی‌همتا بود و در تاریخ جهان نیز کمتر نظیری داشت. دست‌آوردهایی بزرگ‌تری که کامیابی‌های او می‌توانست در پی داشته باشد، وسوسه‌برانگیز بود و پیروزی‌های او احیای ایران به مثابه‌ی یک ملت را تضمین کرد: تنها پیامد پایدار دوره‌ی حکومت وی، اما سلطنت نادر در نهایت یک شکست و برای کشورش یک فاجعه بود، نه صرفاً به دلیل هزینه‌های وحشتناکی که او در دوره‌ی حیات و طی مرگ فضاقت بارش بر میلیون‌ها تن تحمیل کرد، بلکه به خاطر فرصت‌هایی که با فروپاشی نظام حکومت او از دست رفت و مصیبت‌هایی که این فروپاشی در سال‌های بعد به همراه داشت (p.285).

پژوهش آکسورثی هر چند به ظاهر غیر ایرانیان را هدف داشته است، این گونه نیست که برای خواننده‌ی ایرانی فاقد جذابیت و سودمندی باشد. در مجموع گزارش روان و منسجمی است که حیات تاریخی چهره‌ای صاحب‌نام در تاریخ این سرزمین را به روایت نشست است. علاقه‌ی مؤلف به نادر و زندگی پرفراز و نشیب او به خوبی در سرشت سرزنده‌ی متن و روانی بیان آن بروز یافته است. در عین حال، اثر او برای درک تحولات ایران دوره نادرشاهی و خصوصاً ظرایف سستی بنیاد حکومت افشاری بسنده نیست. همان گونه که پیش‌تر هم مورد اشاره قرار گرفت، آکسورثی چندان سر پرداختن به مبنای نظری حکومت نادر و خصوصاً مسأله‌ی مشروعیت این حکومت نداشته است. هر چند به اقتضای موقعیت اشاره‌هایی به اقدامات نادر در مواجهه با این مسأله دارد. این در حالی است که ارنست تاکر در اثر خویش که همچون مورد آکسورثی تکامل یافته‌ی رساله‌ی دکتر اوست، به طور خاص بر همین موضوع تمرکز کرده است.

به نوشته‌ی تاکر جلوس نادر در حکم پایان کارکرد «تبار موسوی» به عنوان یکی از مبنای مشروعیت سلطنت در ایران بود. بنابراین «زمانی که او [نادر] در سال ۱۱۴۸ / ۱۷۳۶ تاج شاهی بر سر نهاد، ناگزیر از اندیشیدن تدابیری در جهت مشروعیت بخشی به اقتدار خویش بود. در همایش مغان بود که وی یکی از عناصر نظام جدید اقتدار و مشروعیت یعنی طرح مذهب شیعه به عنوان موردی در کنار دیگر مذاهب چهارگانه مقبول اهل سنت را طرح کرد» که همان «پیشنهاد گنجاندن تشیع در پیکره‌ی بزرگ‌تر اسلام سنتی زیر عنوان مذهب «جعفری» بود. به باور تاکر، پذیرش چنین طرحی از



کاخ خورشید: مشهد، کلات نادر، دوره‌ی افشاریه

خلفا را که به باور وی بدعت صفویان بود، برانداخت. تا کر تأکید می‌کند که به رغم پذیرش مقام آشکار و برجسته‌ی صفویان در رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه و تأثیرات ناشی از این اقدام نمی‌توان ایشان را عامل شکل‌گیری این مذهب با خصایص ممتاز آن از دیگر مذاهب اسلامی دانست. وی این اقدامات نادر را با اصطلاحی وام گرفته از هابسباوم یعنی «اختراع سنت» توضیح می‌دهد. وی معتقد است که این «اختراع سنت»ها هر چند لازم بود اما برای مشروعیت بخشی به سلطنت نادر کافی نبود. از این رو وی کوشید با بهره‌گیری از سنن رایج در میان جمعیت‌های ترکمان حوزه ترکستان و خراسان که همچنان خاطره‌ی چنگیز و تیمور را بزرگ می‌داشتند، این کاستی‌ها را جبران کند. نویسنده اقدامات دیگر نادر نظیر وصلت با خاندان صفوی را هم در همین راستا تفسیر می‌کند. ضمن این که تأکید می‌کند خود صفوی‌ها هم در معاهدات ۱۵۹۰ و ۱۶۳۹ الغای رسم سب خلفا را پذیرفته بودند و پیش از آن شیخ یوسف بحرانی که خود در اواخر دهه‌ی ۱۷۳۰ در شیراز به سر برده بود و از علمای برجسته شیعه اخباری‌گرا بود استدلال کرده بود که عقیده‌ی شیعه در حقیقت سب خلفا را منع می‌کنند. به زعم تا کر، نادر در سخنرانی خود در همایش مغان نیز از اقدام شاه اسماعیل در اعلام رسمیت مذهب شیعه دفاع می‌کند، اما با این تدبیر که میان برنامه‌ها و قصد شاه از این اقدام (بنابر صلاح دولت خود) و تصور «عوام و اوباش» که وی ایشان را به خاطر «بدعت‌های فساد‌انگیزشان» سرزنش می‌کند، قابل به تمایزی ظریف می‌شود تا دست کم در برابر علما پیشنهاد خویش را برنامه‌ای در راستای برانداختن همان کردارها و بدعت‌هایی جلوه دهد که منشأ آن «عوام و اوباش» بوده‌اند.

تا کر در توضیح پیامدهای شکست طرح‌های بلندپروازانه نادر بر آن است که اگرچه ایده‌ی «جهان اسلامی» او مقبولیت قابل‌اعتنایی نیافت و با کشته

مشروع و تثبیت شده‌ای برای خود دست و پا کند.» تا کر که در این اثر خود تأکید ویژه‌ای بر استفاده از اسناد و مدارک ترکی مرتبط با موضوع داشته است و برداشتی را که می‌توان براساس این بخش از منابع از تکاپوهای نادر داشت، این گونه عنوان می‌کند: «نه نادر قصد برکشیدن مذهب جعفری را با هدف صرف سیاسی داشت و نه هدف وی پیشبرد یک برنامه‌ی ناب مذهبی با نیت خالص آشتی دینی بود. قصد اصلی او پیشبرد یک برنامه‌ی ظریف برای رسیدن به توافق دیپلماتیک در این زمینه با عثمانی‌ها بود و با هدف از میان برداشتن نفاق و نزاع‌های فرقه‌ای میان شیعه و سنی.» تا کر در عین حال معتقد است که «قوربلتای مغان» در حقیقت بازگشتی بود به سنت مغولی: «نادر پس از فتح هند، خود را میراث دار و هم‌تراز تیمور می‌پنداشت و در اندیشه‌ی تصرف عراق عرب نیز بود..... از این چشم‌انداز سلطنت نادر را نه تنها می‌توان چونان تکاپویی در راستای احیای گذشته‌[ی ترک‌سالار] در نظر گرفت، بلکه به مثابه‌ی پیش درآمد جدال سیاسی و مذهبی‌ای که در راه بود.»

نادر در نامه‌نگاری‌های خود با تأکید و یادآوری مداوم «تبار ترکمان» اش و در نتیجه تبار مشترک با سلطان عثمانی، در واقع خواستار تأیید مشروعیت پادشاهی‌اش بر ایران بود که با مشروعیت سلطنت سلطان بر قلمرو خویش قیاس پذیر بود. نامه‌هایی که نادر از طریق قاضی عبدالکریم ارسنجانی به سلطان محمود چهارم و حکیم اوغلو علی پاشا فرمانده ترک، به زبان ترکی نوشته بود، از جمله مدارکی است که تا کر مبنای این ادعا قرار داده است. همچنین تا کر عنوان «سلطان صاحبقران» را که خصوصاً مروی برای نادر به کار می‌گیرد یادآور دیگری از خاطره‌ی تیمور می‌داند.

به باور مؤلف، نادر قصد داشت با زدودن جلوه‌های ناسازگار و اهانت بار از مذهب شیعه آن را با تسنن آشتی دهد و بر همین اساس رسم «سب»



شمشیر جواهرنشان نادر

در جهت برجسته کردن تفاوت‌های ظریف مستتر در آهنگ بیانی و نگرش حاکم بر این دو متن، کوشیده است با بهره‌گیری از منابع پراهمیت و مکملی به زبان‌های ترکی و ارمنی و غیره خلأهای موجود در این گزارش‌های رسمی و شبه رسمی را تا حد امکان برطرف کند. برای مثال، یکی از مفصل‌ترین گزارش‌ها از همایش دشت مغان و جلوس نادر را یک ارمنی به نام «ابراهام کرتی» که به نمایندگی از جامعه‌ی ارمنیان در آن حضور داشت به دست داده است و تا کر با رجوع به مطالب آن نشان می‌دهد که بسیاری از دقیق مضمیر در این رخداد در گزارش‌های فارسی یا اصولاً بروزی نداشته و یا به دشواری تشخیص‌پذیر است. به همین ترتیب، در بیان واکنش‌ها به رخداد مذکور در کنار منابع مشهوری چون جهانگشای نادری و عالم‌آرای عباسی از موارد کمتر مشهوری چون گزارش «تنبوری آروتین افندی» موسیقیدانی اصالتاً ارمنی که در این مجلس حضور داشت نیز استفاده می‌کند. تا کر معتقد است که گزارش مزبور در مقایسه با مورد استرآبادی که حاکی از تبعیت بی چون و چرای حاضران از پیشنهادهای تحکم‌آمیز نادر بوده است، از اعلام علنی حمایت از صفویان از سوی شماری از حاضران در مجلس سخن می‌گوید: «مخالفتی چنان آشکار که او را ناگزیر از صرف نظر موقت از تاج به مدت ده روز کرد.» به نوشته‌ی تا کر گزارش مذکور، فرمانروای افشاری را همچون غاصب تخت ولینعمتان خویش به تصویر می‌کشد. به اعتقاد تا کر، در میان منابع فارسی تنها لحن عالم‌آرای نادری از چنین مخالفتی آن هم به طور نهانی خبر می‌دهد. راغب پاشا نیز در گزارش خود جریان مغان را یک نمایش فریب برای زمینه‌چینی غصب سلطنت توسط نادر می‌داند. دسترسی تا کر به رساله‌ی پراهمیت «تحقیق و توفیق» راغب پاشا به عنوان منبعی ارزشمند که برتابنده‌ی ایده‌های نادر در نامه‌های خود به سلطان عثمانی است، ویژگی دیگری است که کار وی را از امتیاز و ارزش خاصی بهره‌مند کرده است. در همین نامه‌ها بود که نادر منویات درونی خود را آشکارا بیان کرده بود و از اقدامات افراطی شاه اسماعیل انتقاد کرده، آن‌ها را باعث بروز فساد و اختلاف

شدن وی پرونده‌ی این طرح نیز بسته شد، لیکن این ایده‌ها نشان‌گر گام‌های آغازینی در راستای تعریف مشروعیت سیاسی در زمینه‌ای نو و مدرن بود. در عین حال پیامدهای نااندیشیده‌ی آن‌ها در دوره‌های بعدی روابط میان مذهب، سیاست و دولت را از چند طریق تحت تأثیر قرار داد: «تلاش نادر در راستای آشتی دادن تسنن و تشیع، زمینه‌ساز گسترش به مراتب فراتر فاصله‌ی علما و دستگاه حکومت در دوره‌های بعدی شد که در قرن بیستم بروز اساسی و آشکار یافت.» «از سوی دیگر پیشنهاد نادر برای رسمیت بخشی به «مذهب جعفری» که البته هرگز صورت کاملی به خود ندید، این پیامد ناخواسته را نیز در پی داشت که به کاهش قابل ملاحظه‌ی نقش باورهای دین و آیین مذهبی در گفتمان دیپلماسی ایران بیانجامد.» همچنین تا کر اهمیت توافق کردان را از این جهت که نشان دهنده‌ی ظهور چهارچوبی مدرن در روابط ایران و عثمانی بود و در واقع منطق اختلافات مذهبی را که شکل دهنده‌ی ساختار روابط پیشین بود از میان برداشت، درخور نگرش می‌داند.

از جمله امتیازات پژوهش تا کر، روش وی در نقد نگرش حاکم بر متون محوری تاریخ دوره‌ی افشاریه است. «جهان‌گشای نادری» اثر میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی و مشاور رسمی نادر و «عالم‌آرای نادری» اثر میرزا محمد کاظم مروی دو متن اساسی فارسی برای شناخت این مقطع از تاریخ ایران می‌باشند. به نظر می‌رسد بسنده کردن صرف به بهره‌گرفتن از مطالب تاریخی موجود در این متون در راستای ارائه‌ی یک روایت جدید و در عین حال ترکیبی از تاریخ افشاریه، بدون به کارگیری روشی انتقادی که به سهم خود نیازمند مجهز بودن به بصیرتی محققانه و دقت عالمانه است، به بازتولید همان متون با قالب روایی و چهارچوب صوری متفاوت اما با ماهیتی همسان منتهی شود. حال آن که خصوصاً با عطف نظر به زمینه و زمانه‌ی شکل‌گیری این متون و سرشت تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری سنتی فارسی، رمزگشایی از این گزارش‌ها مستلزم شناخت ژرف و ظریفی از مؤلفان، خاستگاه اجتماعی آن‌ها و زمینه‌ای است که متون مزبور نوشته شده‌اند. تا کر افزون بر تلاش

اثر آکسورثی در حقیقت یک روایت روزشمار (کرونولوژیک) از حیات سیاسی و نظامی نادر است که در مقایسه با موارد پیشین از بیانی شیواتر، پرداختی جذابتر، منابعی گستردهتر و نوتر، مطالبی جالبتر و انسجام روایی بهتری برخوردار است

شمشیر ایران

حتا اگر حکام این دولت نیز اندک تمایلی به پذیرش پیشنهادهای نادر داشتند، توان و اختیار کافی برای تحقق بخشیدن به آن را داشته باشند. ضمن این که سلطان عثمانی نظیر مورد محمود و اشرف افغان که به مراتب پاک نیت تر و خالص تر از نادر هم بودند، به هیچ روی صلاح نمی‌دید که در زمینه‌ی مذهب به رقبای احتمالی خود در جهان اسلام باج دهد. از این رو و به رغم فشار و جدیت نادر در تلاش برای پذیراندن خواست خویش به ترک‌ها، نه تنها آنان حاضر به کمترین امتیازدهی در این زمینه نشدند، بلکه نهایتاً این نادر بود که با اصرار بر پایبندی ایرانی‌ها به راست کیشی سنی اسلامی و لزوم کنار نهادن بدعت‌های صفویان، از سویی این فرصت را به ترک‌ها داد که از زبان وی نسبت کژدینی به ایرانی‌ها را بار دیگر تکرار کنند و از دیگر سو مشروعیت نیم بند حکومت خود در داخل راه، به ویژه در میان علما و رجال دینی از دست بدهد.

پژوهش‌های آکسورثی و تاکر به رغم تفاوت در روش و رویکرد هر یک به سهم خود پرتوهای جدیدی را بر این مقطع از تاریخ ایران که در مقایسه با مقاطع پیش و پس از خود کمتر مورد عنایت محققان قرار گرفته است، می‌افکنند. گزارش آکسورثی خصوصاً با تأکیدی که وی بر استفاده از منابع جدید و ارائه‌ی گزارشی کامل تر و به واقعیت نزدیک تر داشته است، به رغم خطاب ویژه‌ی آن به خوانندگان غربی، برای ایرانیان نیز دارای سودمندی و اهمیت خاص خود است. در واقع آکسورثی در این اثر، ادعای نظری خاصی ندارد و کوشش اصلی وی ارائه‌ی روایتی منسجم، شیوا و خواندنی از چگونگی تبدیل یک جنگجوی گمنام ایللی به شاهنشاهی صاحب عزم و اقتدار در یک زمینه‌ی تاریخی شرقی بوده است که به نوبه‌ی خود می‌تواند دارای مضامین نظری ظریفی هم باشد. در مقابل، تاکر یک بحث نظری پراهمیت را پیش کشیده است که از زوایای مختلف می‌تواند دارای اهمیت باشد و توجه محققان این دوره و دوره‌های پیش و پس از آن را به خود جلب کند. در مقایسه با آکسورثی به نظر می‌رسد تاکر به اقتضای موضوع خود از منابع پراهمیت‌تری - به ویژه اسناد و مدارک به زبان ترکی - بهره گرفته است که خصوصاً برای مخاطبان ایرانی که غالباً تاریخ این دوره را از دریچه‌ی تنگ منابع فارسی دیده‌اند، دارای امتیاز خاصی است. در عین حال، به نظر می‌رسد دوره‌ی افشاری، به ویژه از نظر فهم نقش و اهمیت عوامل ساختاری مرتبط با این دوره برای تحلیل تحولات دوره‌های بعدی، که یک بعد از آن را تاکر مورد توجه قرار داده است، همچنان نیازمند توجه بیشتر محققان است.

ویران‌گر میان ملل اسلام دانسته بود. آن گونه که تاکر بیان می‌کند، نادر در نامه‌های خود به سلطان عثمانی ایران را سرزمینی سنی دانسته بود که صفویان آن را به فساد کشانده‌اند.

امتیاز دیگر روایت تاکر زاویه دید نسبتاً گسترده‌تر او در تحلیل مسایل مرتبط با موضوع است. به باور وی، همان طور که استرآبادی هم اشاره کرده است، طرح «مذهب جعفری» از سوی نادر در واقع بخشی از یک راهبرد گسترده برای بنیان نهادن خط مشی و سلوکی (*Modus Vivendi*) پایدار با دولت عثمانی بود. تاکر همچنین معتقد است که در رابطه با زمینه‌ی ملموس و عینی سیاست مذهبی نادر خصوصاً باید به اختلاف مذهبی میان نیروهای نظامی او توجه شود. چنان که وی زمانی که در فرمانی خطاب به علمای اصفهان خواهان منع ذکر «علی ولی الله» شده بود، همین مسأله را دلیل اقدام خود عنوان کرده بود. در رابطه با تماس‌های دیپلماتیک نادر با سلطان عثمانی و زمینه و پیامدهای آن نیز تاکر کوشیده است از زاویه‌ی فراگیرتری به موضوع بنگرد. برای نمونه، زمانی که وی در بیان دلایل عدم پذیرش پیشنهادهای مذهبی نادر توسط عثمانی‌ها سخن می‌گوید، تأکید می‌کند که پذیرش چنان تغییری در رابطه با ایران از سوی عثمانی‌ها مستلزم کنار نهاده شدن سنت‌هایی که در طول چند قرن نهادینه شده بودند و بازاندیشی رابطه‌ای پیچیده‌ای بود که بین سلطان ترک و امیر مکه و مدینه وجود داشت. ضمن این که از نظر تاکر نتیجه بخشی نسبی مذاکرات نادر با ترک‌ها نیز تاندازه‌ای پیامد تدبیر آن‌ها در رویارویی با هم‌گرایی خطرناک روسیه و اتریش در قبال بالکان و آغاز مجدد سیاست گسترش جویی روس‌ها در دوره‌ی فرمانروایی تزارینا آنا بود. آن گونه که تاکر نشان می‌دهد، با وجود این که نخستین تکاپوهای دیپلماتیک نادر با ترک‌ها در جهت رسمیت بخشیدن به ایده‌ی «مذهب جعفری» چندان ثمربخش نبود، اما وی بر این خواست خود همچنان پای فشرد و خصوصاً پس از پیروزی‌های چشمگیر نظامی‌اش در فتح هند و ماوراءالنهر با پشتگرمی بیشتری در این راستا کوشید. شورای نجف که در سال ۱۱۵۵/۱۷۴۳ به دعوت وی و با شرکت علمای بزرگ سنی و شیعه و البته در غیاب شیخ الاسلام بزرگ عثمانی تشکیل شد، آخرین اقدام جدی نادر در این زمینه بود که پشتوانه‌ی سیاسی آن اقتدار موقت پادشاه افشاری پس از کامیابی‌های چشمگیرش در هند، ترکستان و در برابر روس‌ها بود. با این وجود و همان گونه که تاکر تا اندازه‌ای توانسته است نشان دهد، پیوند مذهب و حکومت در سلطنت عثمانی اساسی‌تر و استوارتر از آن بود که